



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۲/۱۲/۲۷

عبدالباری جهانی

سید جمال الدین افغانی از افسانه تا حقیقت (قسمت هفتم)

قسمیکه قبلاً هم اشاره نموده ایم، در باره احوال زندگی و فعالیت های سیاسی و علمی سید جمال الدین افغانی مبالغه های زیادی صورت گرفته اند. مخزومی محمدباشاه، که سوانح مفصل سید را نگاشته و معلومات او به نوشته های اکثر نویسندگان و محققین سرایت نموده و حتی اساس تحقیقات بعضی ها قرار گرفته است، در باره روابط نزدیک و صمیمی سید و سلطان عبدالحمید به حدی مبالغه مینماید که در رساله ها و کتب دی گر چندان دیده نشده است. مثلاً در یک مورد مینویسد:

« سلطان عبدالحمید عزت و اکرام سید را بجا میآورد و در زمینه دسایس و سخن چینی درباریان در حق او بر سلطان کدام اثری نمی بخشید. روزی یکی از دوستان سید از مصر آمده بود و از سید خواست که به سلطان بگوید رتبه و معاش او را بلند سازد. سید هم سلطان را گفت و سلطان سخن سید را قبول نموده و گفت که به زودی اجراءات خواهد کرد. ولی اجراءات صورت ن گرفت و سید ازین بابت بسیار ناراحت شد. روزی به دربار سلطان رفت و در وقت مصافحه نمودن با سلطان آثار خشم و غصه در چهره سید هویدا بود. سلطان از چهره عبوس او فهمید و سوال نمود که خیریت باشد چه واقع شده؟ سید در جواب گفت که هیچ واقعه نشده و صرف برای پس گرفتن بیعتی که به شما نموده بودم آمده ام و از قول خود بر گشته ام.

سلطان با شنیدن این حرف بخود لرزید و پرسید آیا معنی سخن خود را می فهمی؟

سید گفت بلی! من باشما، بحیث خلیفه، بیعت نموده ام و خلیفه را نشاید که بر قول وفا نکند. چند روزی قبل سفارش یک کسی را نموده بودم. شما وعده دادید و بر وعده خود وفا نکردید. سلطان با شنیدن این حرف سید، از قهر خود پابین آمد، حیران شد و با پیشانی باز و تبسم سید را مخاطب قرار داده گفت: آیا این امر کوچک و بی اهمیت ارزش قهر تو را دارد؟ تو مصروفیت های سلطنت را می فهمی؟ و باید بدانی که اکثر اوقات بعضی کارهای مهم در حافظه هم نمی ماند. سلطان همان لحظه امر نمود و معاش و رتبه شخص مذکور را، طبق دلخواه او، اضافه کرد. سید، با پیشانی باز، از سلطان معذرت خواست و گفت که بعضی اوقات آدم احساساتی میشود.

سید بعد ازین سلطان را در اصلاح امور اداری و ریشه کن کردن فساد نصیحت های نمود و سلطان وعده داد که حتی الوسع کوشش خواهد کرد.

وقتی سید از حضور سلطان مرخص شد و از دروازه قصر برآمد حاجب آمد و سید را یک همیانی داد و گفت که سلطان برایتان فرستاده اند. سید گفت که سلطان مرا همه چیز داده. صاحب نوکر، خانه و حشم هستم. این همیانی را واپس به سلطان بده. حاجب گفت که بخشش سلطان را رد نمودن شایسته نخواهد بود. سید همیانی را پذیرفت. وقتی بخانه خود رسید مخزومی را گفت که این همیانی را باز کن. مخزومی همیانی را باز کرد و دید که پنجاه اشرفی طلایی در میان آن بود. سید گفت این را چه کنم؟ مخزومی گفت که دوچین سیاه را برای خود خراپداری کن و باقی را س گرت بخر. سید گفت که آدم های محتاج به این پول ضرورت دارند و در ظرف چند روز همه پول را بر محتاجان تقسیم نمود.

مخزومی مینویسد که سید، به همین منوال، چهارسال دی گر هم در استانبول زیست و بعد ازان بتاريخ ۹ مارچ ۱۸۹۷ به اثر سرطان فک پابین از دنیا رفت» مخزومی، د افغانی سید جمال الدین خاطرات ص ص ۴۶-۴۹

این داستان مخزومی، مانند سایر افسانه های او، به اندازه مبالغه آمیز است که فکر نه کنم ارزش تبصره داشته باشد. مخزومی می گوید که سید بعد ازان واقعه مدت چهارسال دی گر، بهمین منوال، زیست و وفات شد.

در حالیکه نه روابط سید، تا آخرین رمق حیات، برخلاف گفته مخزومی، به آرامی گذشت و نه روابط او با سلطان مستبد ترکیه عثمانی چنان صمیمی بود که بر سلطان ناز بفروشد.

د پانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکي په خیر و لولی

دلچسپ است که شخص مخزومی، بحیث نویسنده سوانح سید، اولین سطور کتاب خود را فراموش نموده که ن گاشته بود: « اکثر موضوعات این کتاب (د افغانی سید جمال الدین خاطرات) در وقت سلطان عبدالحمید، از سال ۱۸۹۲ تا سال ۱۸۹۷، به بسیار احتیاط و در حالت ترس شدید ن گاشته شده. زیرا در آن وقت مراقبت بسیار سخت میشد و در هر کوچه و بازار جواسیس گشت و گزار میکردند و مردم بی گناه را می گرفتند؛ مخصوصاً کسانی که با سید جمال الدین روابط داشتند و یا به خانه او رفت و آمد میکردند» همین دو اظهارات متضاد کافیسیت که کتاب مخزومی را از اعتبار ساقط بسازد.

در مکتوبیکه سید عنوانی امین السلطان دولت ایران مینویسد حتی از سالهای قبل از ۱۸۹۲ از استبداد سلطان عثمانی شکایت نموده و این احتمال را منتفی میسازد که گویا بین سید و سلطان گاهی روابط دوستانه موجود بوده است سید در این مکتوب خود مینویسد:

«.... هر چه او (سید) می گوید و هر عملی را که مینماید به منفعت امت مسلمة است و به هیچ صورت نفع شخصی را مدنظر ن گرفته است. اگر دشمنان ایران این حقیقت را انکار میکنند امین الضرب دولت ایران آنرا تصدیق میکند. سید مینویسد چون خدا حقیقت نیت او را میداندست حکومت عثمانی را، که در حق او ظلم را روا داشته بود، از همان وهله اول سخت سزا داده و خوارنموده است. به همین ترتیب اشخاص دی گری که بر او ظلم نموده اند مانند خدیو مصر و امیر افغان شیرعلی خان را سزا داده اند. خدیو مصر را بصورتی سزا داد که ان گلیسها خاک او را اشغال نمودند و شیرعلی را جسماً تباہ ساخت. او مینویسد اگر ایران هم گناهان خود را ادامه میدهد و پشیمانی نمی کند خدا، که بینی و گوش ایران را به خاطر گناهان گذشته اش بریده اند، شاید سر او را ببرد و مرده او را خوراک بلش خوران و عقابان بسازد. این یک اخطار است و جهان به زودی آنرا خواهد دید...»

Keddie P 299

ایلی کیدوری مینویسد که سید در محافل مفکرین و سیاستمداران چندان شهرتی نداشت. همچنان در مراکز استخباراتی، که معمولاً کسانی ازین قماش را، که خطری از او متصور باشند، تعقیب میکند و، یا حد اقل، در باره او اطلاعاتی را بدست میآورند. کیدوری مینویسد وقتیکه سید را، در سال ۱۸۷۹ از مصر اخراج نمودند روزنامه تایمز در باره او نوشت که شخصی بنام جمال الدین که یک افغان است و سابقه مشکوک دارد از مصر اخراج شده است. کیدوری مینویسد که ازین خبر روزنامه تایمز واضح میشود که استخبارات در باره او چندان اطلاعاتی نداشت. کیدوری مینویسد که حتی هفت سال بعد ازین واقعه یکی از مامورین برتانیه سید را بنام جلال الدین معرفی مینماید.

کیدوری بعداً مینویسد « در سال ۱۸۹۵، وقتیکه افغانی در استانبول زند گی میکرد، در کتاب سیاه استخبارات رژیم عثمانی بود و تحت تعقیب بود و حکومت عثمانی میخواست او را به ایران بفرستد؛ زیرا حکومت ایران، بخاطر تخریباتی که او در مقابل آن رژیم میکردند، خواستار اخراج سید از ترکیه و فرستادن او به ایران شده بود. سید، بحیث تبعه افغان، از سفیر برتانیه پناهند گی خواست. سفیر برتانیه، که چند سال قبل، در وزارت خارجه، با سابقه سید آشنا شده بود، از پناه دادن به او خودداری نمود. سید به قونسل گری برتانیه مراجعه نمود و در خواست اجازه نامه خارج شدن از خاک ترکیه عثمانی شد. قونسل، بحیث باشنده کابل، او را اجازه نامه خارج شدن از خاک عثمانی را صادر نمود»

کیدوری مینویسد که اگر دوسیه فعالیت های سید در وزارت خارجه موجود میبود، که بعد ها ترتیب شد و پروفیسر نیکی کیدی از آن استفاده نمود، قونسل گری برتانیه هر گز سید را اجازه نامه نمیداد. Elie Kedourie PP 4-5
سفیر برتانیه در ترکیه Sir Philip Currie بتاريخ ۱۲ دسمبر سال ۱۸۹۵ به صدراعظم و وزیر خارجه ان گلستان لارد سالیزبوری از استانبول مینویسد:

« ... شیخ جمال الدین، که تاریخ او به دفتر خارجه معلوم است، درین روز ها به دفتر او، بنام یک افغان، درخواست پناهند گی داده است. سید چون در تحریکات ضد سلطان دست داشته است از همین خاطر سخت ترین دشمنان او شیخ ابوالهدا و دی گران به سمع شاه رسانده اند که شیخ جمال الدین در صدد سقوط سلطنت اوست.... جمال الدین درخواست پناهند گی سیاسی را همراه یک رفیق هندی خود به اسم سیدمحمدصادق خان، که می گوید در دکن قاضی است فرستاد. ما به او هیچ گونه وعده نداده ایم.

جمال الدین بعد از آن به قونسل گری سفارت برتانیه درخواست نمود و به انها گفته بود که او باشنده کابل است. چون قونسل گری او را نمی شناختند سفرنامه ای را به او داد تا از راه ویانا به لندن سفر نماید. این اجازه نامه فقط

برای سفر کردن است و قونسل گری او را در راه سفر حفاظت خواهد نمود...» Keddie P 385

درخواست پناهند گی سید جمال الدین افغانی به سفارت ان گلستان در ترکیه بتاريخ ۱۹ نومبر سال ۱۸۹۵ « جلالتمآبا:

شما از یک حکومتی نمایندگی می‌کنید که از تمدن عالی انسانی دفاع مینماید و در هر نقطه دنیا بِنفع بشریت عمل میکند. این عمل شما خصوصاً در جهان شرق، که عیسوی‌ها و مسلمانان هر دو تحت شکنجه و استبداد زندگی میکنند، محسوس است.

شما هر وقت از ضعفای که تحت یوغ بی عدالتی و استبداد وحشیانه زندگی میکنند با قدرت تمام دفاع مینمایید. چون ازین احساس شما واقف هستم اجازه بدهید که عرض خود را حضور شما تقدیم بدارم.

من یک افغان (کابل) هستم و وابسته به این گلیند هستم. من سالهای دراز عمر خود را در شرق سپری نموده‌ام و ی گانه هدفم ریشه کن کردن تعصبات بوده است، که بدترین امراض آن قطعه زمین است و کوشش نموده‌ام که در آن سرزمین اصلاحات بمیان آید و اجتماعات آن سرزمین به مقابل مردم و ادیان دی گر تحمل داشته باشند. این ی گانه مرام زندگی من است.

من همچنان، مدت درازی در پایتخت های مهم اروپا زندگی نموده‌ام و در آن مدت فرصت یافته‌ام تا با اشخاص بزرگ، مامورین عالی رتبه دولتی، ژورنالیستان و نویسنده گان و علمای بزرگ صحبت های داشته باشم. من در لندن بودم که از سلطان عثمانی دعوت نامه ای دریافت داشتم و مهمان سلطان شدم. هیچ فکر نمی کردم که زمانی چنین یک دعوت محیطی چنان مخالف را بر ضد من ایجاد کند. م گر وقتی به قسطنطنیه آدم خود را در میان آدم های ناچیز دیدم. این محیط پر از فریبکاری و دسیسه هاست. ازان سبب چندین دفعه درخواست رخصت نمودم ولی درخواستم هر وقت رد شده است.

درین واقعات تازه، که مسئله ارمنی ها مطرح شده است، و وضعیت را هنوز هم بغرنج ساخته است؛ فضا را دروغهای متنوع آلوده ساخته و یکی برضد دی گری دسیسه میکنند اعلیحضرت سلطان، که در میان مشاورین و درباریان محاصره شده است، خود را تحت نفوذ درباریان قرار داده است و ازین سبب تعداد زیادی از مردم بی گناه، بدون کدام علت و سبب، از وطن خود اخراج شده اند.

چون من در اینجا بحیث مهمان آمده‌ام طبعاً فقط تماشا گر این همه مسایل و جریانات هستم. درباریان اعلیحضرت سلطان هر وقت به او بد گمانی های بی اساس را تلقین مینمایند و پولیس، بدون کدام دلیل، خانه مرا محاصره کرده اند و حتی اجازه نمیدهند که علت این اقدامات را بدانم. چیزیکه دردناکتر است این است که من در یک وضعیت نامعلوم و مشکوک قرار گرفته‌ام و نمی دانم که بالاخره چه واقع خواهد شد.

من دایماً در یک محیط محاصره قرار دارم. باور کنید جلالتمآب که بنده با وجود اینکه در این کشور بی گانه هستم و از لندن به اساس دعوت شخص سلطان آمده‌ام ولی لحظه ای آرام و قرار ندارم.

شما جلالتمآب شاید چنین نتیجه ب گیرید که درین کشور به هزار ها مردم در زیر پنجه های استبداد و جلادان زند گی میکنند و همه طالب کمک هستند. هزار ها مسلمان و عیسوی از ته قلوب فریاد میکشند که مارا نجات دهید! مارا نجات دهید! زیرا در این کشور عقل و انصاف در سرنوشت یک انسان فیصله نمی کند بلکه همه فیصله ها برحسب تصادف میشوند.

من اینجا بنام بشریت آمده‌ام تا توجه تان را به قضیه خود معطوف بدارم و ا گر بر درخواست بنده غور نمایید شما را دعا خواهم نمود....

جمال الدین الحسینی الافغانی «

« بر اساس همین درخواست بود که دفتر مسایل خارجه دوسیه های خود را ورق زدند و از دفتر مسایل هند خواست تا در باره جمال الدین اطلاعات اضافه تر ارایه بدارند. در نتیجه این اطلاعات معلوم گردید که جمال الدین یک ایرانی بوده و بر ضد برتانیه فعالیت ها نموده است. برتانیه نمیخواهد که با جمال الدین مساعدت نماید» Ibid

PP 386-387

دلچسپ است که سید همه عمر خود را بر ضد استعمار و استبداد حکومت برتانیه تبلیغات میکرد ولی در آخر از همان مملکت استعماری درخواست پناهندگی سیاسی مینمود.

مخزومی محمدشاه یک جوان بود و مانند سایر جوانان تحت تأثیر نطق های آتشین سید آمده بود و مانند دی گران شیفته و مرید سید بود. نمیتوان تنها او را به خاطر مبالغه هاییکه در حق سید نموده ملامت نمود. زیرا او، بحیث کاتب سوانح سید جمال الدین، هرچه سید می گفت و هر ادعای که او میکرد مینوشت. ورنه مخزومی به هیچ صورت مقام صدارت محمداظم خان و وزارت حربیه و مشاوریت محمدرضاشاه را به او عطاء نمیکرد. سید، طبق ادعای بعضی محققین، شیفته و کشته شهرت بود. او گاهی صدراعظم میشد، گاهی وزیر حربیه میشد، گاهی مشاور و رفیق نزدیک سلطان عثمانی میشد، گاهی هم سلطنت سودان را، که از طرف برتانیه برای او پیشنهاد میشد، رد مینمود. حتی در آوان جوانی، بسن ۱۹ سالگی سیاحت جهان را آغاز مینمود و در همان سن و سال با

علماء و رهبران مذاهب و ادیان مختلف و شاهان و سلاطین دیداری بهم میرساند و با آنها به بحث و گفت گو میپرداخت. او شهره آفاق و دشمن درجه یک سستم استعماری جهان بود. ایلی کیدوری در زمینه مینویسد:

« سید شیفته لاف و بزرگ نشان دادن خود بود. افغانی زمانی در پاریس زندگی میکرد که شورش مهدی سودان سرخط روزنامه ها بود. افغانی نه تنها ادعا میکرد که مهدی در الازهر شاگرد او بود؛ در حالیکه نه مهدی از سودان گاهی خارج شده بود و نه افغانی هیچ گاهی در الازهر درس داده بود. بلکه ادعا میکرد که میتواند با مهدی رابطه خطی داشته باشد و اگر کسی بخواهد با مهدی معرفی گردد یک مکتوب او کفایت میکند. یک ژورنالیست فرانسوی Olivier Pain که با مهدی سودان علاقه خاصی داشت و طرفدار او بود، از سید درخواست چنین مکتوب نمود. سید هم مکتوبی برایش نوشت و او بسوی منطقه العبید، که زیر کنترل و مرکز حرکات مهدی بود، حرکت کرد. طرفداران مهدی او را بنام جاسوس اروپایی گرفتار نمود. ژورنالیست مکتوب سید را به آنها داد و این مکتوب وضع او را بدتر نمود. او هرچه اصرار بر طرفداری مهدی مینمود بدینی طرفداران مهدی زیاتر میشد تا که در شکنجه های طرفداران مهدی و تب های شدید جان سپرد» Ibid P 47

کمتر کسی شاید، مانند سید جمال الدین افغانی، چنین سوانح پر از ابهامات داشته باشد. سوانح سید را شخص او تهیه نه نموده، بلکه ظاهراً با ترتیب سوانح خود، مخالفت هم نموده اند، ولی همه ادعاها و مبالغه هایی که در سوانح عمری او درج شده اند از مغز خود او تراوش نموده و مریدانش آنرا نقطه به نقطه بر روی کاغذ آورده اند. سید در کابل:

از فعالیت و دست آورد سید جمال الدین افغانی در روزهای اقامت او در کابل چندان اطلاعاتی در دست نیست. تنها معلوماتی که داریم همانا نامه های او و رپورت های منشی و نماینده ان گلیس در کابل، در باره او، میباشد. چون امیرمحمداعظم خان، در دوره کوتاه امارت خود از کمک های ان گلیس مأیوس گشته بود؛ مجبوراً تلاش می ورزید تا از مدرک دی گری کمک لازم را بدست بیاورد. محمداعظم خان برای سروسامان دادن به حکومت خود، رشوه دادن و راضی نگاه داشتن سران قومی و آمادگی برای جن گ و یا جن گ های آینده با برادر خود امیرشیرعلی خان به کمک های مالی و نظامی اشد ضرورت داشت. از راپور های نماینده ان گلیس آشکار می گردد که سید جمال الدین خود را به حیث نماینده حکومت روس به امیر معرفی نموده بود و او را به هر نوع کمک از روس ها امیدوار ساخته بود. اینکه این راپورها تا کجا حقیقت دارد معلوم نیست ولی از راپور های نماینده ان گلیس این قدر واضح می گردد که امیر شاید به وعده های سید باور نموده باشد؛ چه در وهله اول امارت محمداعظم خان از اعتباری برخوردار بوده و ماهانه ۲۰۰ روپیه معاش می گرفت. نماینده ان گلیس دریکی از نامه های خود مین گارد:

« حاجی سید رومی، نماینده مخفی حکومت ترکستان روسی، متنفذترین شخص در کابل و شخص مهم شورای خصوصی امیر میباشد. فکر میشود که او از تغلیس به بخارا و از راه شیروان و تیریز به هرات رفته. در سال ۱۸۶۶ در قندهار با امیرمحمداعظم خان ملاقات نموده و یگ تعداد مکتوب های مخفی را به او تقدیم نموده است. از همان وقت با امیر همراه میباشد و او همیشه سید را باخود می گرداند.

یکی از همراهان حاجی یک کسی هست بنام ابوتراب، دارای چشمان کوچک، پوست سرخ، موهای طلایی و ظاهراً باشنده تغلیس معلوم میشود» Nikki Keddie P42

نیکی کیدی مینویسد که امیر از یک طرف از پیشرفت های روسیه در آسیای مرکزی تشویش داشت و از طرف دی گر میخواست از طرف حکومت روسیه به رسمیت شناخته شود. نیکی کیدی به حواله یادداشت های کابل، از نماینده ان گلیس، مینویسد:

« فکر میشود که امیر به وسیله سید از دوستی حکومت روسیه اطمینان حاصل نموده است. سید به امیر گفته است که روسیه با امیر بخارا به موافقه رسیده است که در قلمرو او یک نماینده و چهار قونسل گری داشته باشد. او به امیر گفته است که اگر او هم مانند امیر بخارا با روسیه طرح دوستی اندازد برای او بسیار سودمند خواهد بود. سید به امیر گفته که در آنصورت هم کمک نظامی و هم امداد مالی بدست میاورد؛ در حالیکه امید کمک از برتانیه بیهوده است. برتانیه در ترس و لرز است و فقط میخواهد که سرزمین های دست داشته را حفظ نماید. او به امیر مشوره داده که از کمک های برتانیه بکلی دست بشوید و صرف نظر نماید...» Ibid p 43

از یادداشت دی گریکه نماینده ان گلیس از کابل به مرکز خود فرستاده معلوم می گردد که سید در کابل تقریباً تنها زندگی میکند و با کسی رفت و آمد و شناخت ندارد:

« آدم سفیدچهره است، پیشانی فراخ، چشمان میشی، ریش کوتاه با چند تار سرخ، موی سرتراشیده و عمر او در حدود ۳۵ سال معلوم میشود. به طرز تاتارها لباس میپوشد، متواتر چای مینوشد و سگرت به طرز ایرانی میکشد. در جغرافیه و تاریخ خوب وارد است. عربی و ترکی صحبت میکند. ترکی او بسیار روان است و فارسی

او مانند ایرانی هاست. ظاهراً از کدام مذهب خاص پیروی نمی کند. طرز زندگی او زیاتر به اروپایی ها میماند تا به یک مسلمان. بنام ابوتراب یک ایرانی با او همراه میباشد» **ibid p 45**

البته وقتی امیرمحمداعظم خان از کمک روسها، که سید اورا اطمینان داده بود، دلسرد میشود روابط او با سید هم به سردی می گراید؛ تا که محمداعظم خان از کابل فرار میکند و به ایران میرود و امیرشیرعلی خان به تخت کابل می نشیند. سید میخواید امیر جدید را هم مثل امیرسابق تحت تأثیر بیاورد ولی از یادداشت های نماینده ان گلیس معلوم می گردد که چیزی بدست نیآورده و امیر امر اخراج اورا از افغانستان صادر میکند.

« از درباریان معلوم نموده ام که سید رومی بصورت آشکار به امیر گفته است که او نماینده روسیه است و گفته که میخواید بین روسیه و حکومت افغانستان یک اتحاد بمیان بیاورد. امیر اورا گفته: من همسایه های خود را بصورت مکمل میشناسم و از اوضاع و چگونگی حکومت روسیه کاملاً مطلع هستم. من بودن تو در این مملکت را نمیخواهم. امیر این درخواست سید را قبول نه نموده که به او اجازه رفتن از راه بخارا داده شود. امیر اورا به سلسله روانه قندهار نموده تا از انجا از کشورش اخراج شود» **ibid p 51**

چون معلومات نویسنده گان تاریخ ادبیات افغانستان، مرحوم غبار و دی گران مستند به هیچ سند تاریخی نیستند؛ تا بدست آوردن اطلاعات موثق و اسناد قابل باور مجبور هستیم یادداشت های روزمره نماینده ان گلیس را معتبر بشماریم.

در باره زندگی شخصی سید جمال الدین، خاصتاً در ترکیه، مبالغه های زیادی صورت گرفته که منبع اصلی انها شخص سید میباشد. چون مریدان و مخلصان او، که سوانح سید را مین گاشتنند، به قول او مانند سند باور میکردند. وقتی در یکی از اشعار سید، که نمونه های زیادی بدست ما نرسیده، نظر بیف کنیم می بینیم که سید آنقدر مناعت نفس، که مخزومی اطلاع میدهد، ندارد. سید مانند شعرای درباری مدیحه سرایی میکند. از تهیدستی خود شکایت دارد و در بدل مدیحه سرایی خود خواستار صلّه و انعام هست؛ و آنهم نه از سلطان بلکه از ناظر داخلیه، که شاید بمقام نظارت داخله جدیداً مقرر شده بود.

در مدح حضرت رشیدی پاشا ناظر داخلیه افندی گفته شد:

بختم ز سر بر رفت و ن گار از کنار هم
تابم د گر نماند و نه صبرو قرار هم
از صبح تا به شام و زشب تا دم سحر
با چرخ در ستیزه و با روز گار هم

.....
آخر بترس ای فلک کجرو از خدا
وز عدل و داد حضرت دولت مدار هم
انکس که بر گزید خدایش برای خویش
وز بهر نظم ملک خداوند گار هم
آن گوهر محیط و هنر پروری و داد
و ان آفتاب برج جلال و وقار هم
بحر علوم و کان خرد معدن و داد
غوث امم غیاث نوبی الاقنادر هم
رشیدی و را لقب و خداوند گار شد
بادا سعادتش ز یمین و یسار هم
ای آسمان فیض و سخا و سحاب جود
برخاک رشحه ای ز عطوفت بیار هم
ذرات را وجود چو از بحر جود تست
از روی لطف چشم زمن برمدار هم
« رومی » درین ولا به تولای حضرتت
دارد امید عز و دگر افتخار هم.
گزیده آثار ص ص ۱۴۷-۴۸

برخلاف ادعای مخزومی، اگر سید با سلطان چنان روابط نزدیکی میداشت که بعد از ملاقات اورا ۵۰ اشرفی طلا صلّه میداد، هر گز مجبور نمیشد که مدحیه ای در توصیف ناظر داخلیه بسراید، اورا بحر علوم و کان خرد بنامد و

به امید باران رحمت او خود را خاک پای او کند و از یک بنده خدا، که خلیفه عباسی، برای چند روزی او را معتبر ساخته است، امید عز و افتخار کند.

« ای آسمان فیض و سخا و سحاب جود

برخاک رشحه ای ز عطوفت بیار هم»

و این هم شعر دی گری از سید:

گربخارا بروم کی رهم از بیم هلاک

نیم جان نیست خدارا که به آسان ببرم

گرچه ره پر خطر و منزل مقصود بعید

جان ازین بادیه با همت نیکان ببرم

سوخت جان و نیم از دیو و دد ایرانی

رخت بریندم ازین ملک و به توران ببرم

بروم خسته و رنجور و فگار و غم گین

داد با تخت گه حضرت سلطان ببرم

گر نه سلطان بدهند داد دل غم گینم

شکوه این دل غم گین به یزدان ببرم.

همان کتاب ص ص ۱۴۰-۱۴۱

مآخذ

۱- افغانی، سید جمال الدین. تتمت البیان فی تاریخ الافغان. ترجمه فارسی از عربی محمدمین خو گیانی. چاپ کابل.

۲- افغانی، سید جمال الدین. تتمت البیان فی تاریخ الافغان. چاپ عربی. مطبعه الموسوعات بباب الحق بمصر. ۱۹۰۱

۳- افغانی، سید جمال الدین. عروۃ الوثقی. ترجمه پینتو قاضی عبیدالله. چاپ کابل ۱۳۵۵ هجری شمسی.

۴- افغانی، سید جمال الدین. گزیده آثار سید جمال الدین افغانی. گرد آورنده سید مخدوم رهین. چاپ کابل سال ۱۳۵۵ هجری شمسی.

۴- مخزومی، محمدباشاه. د افغانی سید جمال الدین خاطرات او په هغو کي په مجمله تو گه د ده افکار او آراء. پینتو ترجمه محمدشاه ارشاد. کابل ۱۳۵۲ هجری شمسی.

۵- امیر، عبدالرحمن خان. تاج التواریخ. چاپ تهران ۱۳۶۹ هجری شمسی.

۶- براون، ادوارد گرانویل. انقلاب مشروطیت ایران. ترجمه مهری قزوینی، چاپ تهران سال ۱۳۷۶ هجری شمسی.

۷- محمود، محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و ان گلیس در قرن ۱۹. تهران چاپ چهارم سال ۱۳۵۳ هجری شمسی.

۸- تاج بخش، داکتر احمد. تاریخ صفویه. تهران ۱۳۷۳ هجری شمسی.

۹- فوفلزایی، عزیزالدین وکیلی. تیمورشاه درانی جلد اول. چاپ دوم کابل ۱۳۴۶ هجری شمسی.

۱۰- غبار میرغلام محمد. افغانستان در مسیرتاریخ جلد اول، چاپ اول، مطبعه کابل ۱۹۶۷.

11_ Keddie, Nikki R. Sayyad Jamaladin Al-Afghani, A Political Biography. U.S.A 1972.

12—Kedourie, Elie. Afghani and Abduh. Frank Cass and Co L.T.D. 1966.

14—Sykes, Percy. A History of Afghanistan. Vol2. Reprint India 1981.

15—Kaye, John William. History of the War in Afghanistan. Vol 1. Reprint India 1999.

16—Correspondence Related to Persia and Afghanistan. 1939.

17--- Cunningham, J.D. History of the Sikhs. Reprint India, 1990.

د پانوی شمیره: له 6 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکني د ليکنيزي بني پاروالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له رالپولو مخکي په خير و لولئ

د پاڼو شمېره: له 7 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ